

مواجهه من و سهراب سپهری

عرفان مدرن در اندیشه و ادبیات معاصر فارسی ۳

منبع: روزنامه سازندگی، سال ۲، شماره ۵۱۱، شنبه، مورخ: ۱۳۹۸/۸/۱۱

در قسمت پیشین به مقدمه آشنایی خود با سهراب سپهری پرداختم؛ از همان ایام دبیرستان با نام سپهری آشنا بودم و روی کارت پستال‌ها یا این سو و آن سو اسمش را می‌شنیدم، نقاشی‌های او را هم دیده بودم، اما آشنایی جدی من با او به روزگاری برمی‌گردد که دانشجوی رشته داروسازی در دانشگاه علوم پزشکی تهران بودم. از بخت بلندم، با دوستی همکلاس بودم که انس بسیاری با ادبیات معاصر داشت. پاره‌ای از اوقات در کتابخانه دانشکده می‌نشستیم و با هم گفت و گو می‌کردیم، فقراتی از هشت کتاب، یکی دو شعر از دفتر شرق اندوه، همچنین فقراتی از *صدای پای آب* را می‌خواندیم و او توضیحات نیکویی می‌داد. حسن تفاقی شش سال از من بزرگتر بود؛ فوق‌دیپلم علوم آزمایشگاهی داشت و پس از آن به رشته داروسازی آمده بود. این که چرا از فعل گذشته استفاده می‌کنم بدین سبب است که متأسفانه سال‌ها پیش وقتی که در ساحل محمود آباد رفت تا برادرش را که در آستانه غرق شدن بود نجات دهد، هر دو از دست رفتند و به تعبیر سپهری «دچار آبی دریای بیکران» شدند. ضربه سنگین و سختی برای من بود، بسیار به او انس و علاقه داشتم؛ حقیقتاً اذیت شدم؛ ماه‌ها این ضربه روحی بر من تاثیر گذار بود. در مقدمه کتاب *فلسفه لاجوردی سپهری*^۱ که دومین مجموعه از مقالات من درباره سپهری است، نامی از آن یار سفر کرده برده و اشاره‌ای به آن دوران کرده‌ام. پس از این آشنایی، پی‌قصة را خودم گرفتم؛ چه همان ایامی که با یکدیگر چهار، پنج سال مانوس بودیم، و چه پس از آن که او روی در نقاب خاک کشیدید. خیلی از آثاری را که درباره سپهری نوشته بود، در مطالعه گرفتم. آنها با من بود و درباره شان تامل می‌کردم. این گذشت تا من عازم انگلستان شدم و برای ادامه تحصیل به آن ولایت رخت کشیدم. یکی از کتاب‌هایی که علاوه بر *مثنوی* و *دیوان حافظ* و *دیوان شمس* در این سالیان، افزون بر درس و مشق انیس من بود، هشت کتاب سپهری بود که به تفاریق آن را می‌خواندم. وقتی که قبضی سراغ من می‌آمد، هنگامی که احوالم ناخوش می‌شد یا دوست می‌داشتم حظ و بهره ادبی و هنری ببرم، افزون بر شنیدن موسیقی و پناه بردن به حافظ و مولوی، هشت کتاب هم یکی از آثار دل‌انگیز بود. در سال ۸۵ شمسی، از تحصیل فارغ شدم و به کشور بازگشتم. پس از مدتی و با توجه به ذهنی که کم و بیش از ایده‌ها و مضامین فلسفی آغشته گشته بود، تصمیم

۱. سروش دباغ، *فلسفه لاجوردی سپهری*، انتشارات صراط، ۱۳۹۴

گرفتم که پیرامون بحث «امر متعالی» توضیحاتی بدهم و مطلبی بنویسم. در ابتدا آن را به صورت سخنرانی انجام دادم؛ سپس صورت منقح آن سخنرانی، که نهایی کردن آن هم وقت زیادی از من گرفت، به صورت مقاله *تطور امر متعالی در منظومه سپهری*^۲ منتشر شد.

این گذشت؛ بنا نداشتم بیش از این به این قصه پردازم، یا دست کم، به سبب انواع اشتغالات و درس و مشقی که در داخل کشور داشتم، جزء اولویت های من نبود. اما در سال ۱۳۸۹ هم به سبب تجربه زیسته و تلاطم هایی که در زندگی ام افتاده بود، و همچنین به سبب فراغتی که تا حدودی پیدا کرده بودم، شروع کردم قدری به اموری از جنس دیگر پرداختن. رد آن کارها و دغدغه های پیشین خود درباره سپهری را گرفتم و شروع به تأملات بیشتر کردم و رفته رفته آن مضامینی که در هشت کتاب برایم برجسته تر و پر رنگ تر می شد، هر از گاهی در قالب مقالاتی در نشریات ادبی و روشنفکری داخل کشور منتشر کردم. نخستین مقاله مخاطب تنهای باد های جهان بود که ناظر به دو مفهوم باد و باران در هشت کتاب بود. پس از آن جستار *حجم زندگی در مرگ* بود که در فصلنامه «بخارا»، منتشر شد. سپس مقاله *فکر نازک غمناک* و چند جستار دیگر، در فصلنامه هایی نظیر «آسمان» و ضمائم روزنامه هایی چون «اعتماد» منتشر می شد. به توصیه دوستان عزیز در شهر تورنتو، پس از آن کارگاهی را تحت عنوان «کارگاه شعر سپهری و فروغ فرخزاد» در دانشگاه تورنتو برگزار کردم. برخی از مقالات فلسفه لاجوردی سپهری که اثر دوم من در حوزه سهراب پژوهی است، محصول آن کارگاه است؛ ایده هایی که من در آن کارگاه پروراندیم و بعد آنها را نوشتم و به صورت کتاب منتشر شد.

۲. نگاه کنید به: سروش دباغ، *در سپهر سپهری*، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴